



۲۰۱۳/۰۱/۰۵

م.ا.نگارگر

هیچ هیکل بی هیولا قابل صورت نشد آدمی هم پیش از آن کادم شود بوزینه بود

این بیت "بیدل" این روزها در میان هواداران او سبب بحث های گرم گردیده است. من گرچه دیگر حال و حوصله نگارش را تقریباً از دست داده ام و به جای گفتن و نوشتن بیشتر به شنیدن و خواندن پرداخته ام به هر صورت کم از کم آن نگارش ها را که به همت افغان جرمن آنلاین روی پرده کمپیوتر من ظاهر شده اند مطالعه نموده ام و آخرین نگارشی که در این باره از نظر من گذشت نگارش دوست ارجمند من جناب پوهاند خالق "رشید" بود که به حکم اجبار مدتی نسبتاً طولانی از ایشان بی خبر مانده بودم و من بسیار شادمانم که این دانشمند پشتو فهم و پشتو شناس اینک دست و دامن ذهن خود را از گل های گلستان ادب و زبان دری نیز پُر کرده است و من با نوعی اطمینان خاطر اذعان میکنم که اگر نظر لطف خدا برای ادب و فرهنگ افغانستان بدیل اُستاد مرحوم جناب پوهاند حبیبی را عطا نماید این بدیل بی گفت و گو همین جناب پوهاند خالق "رشید" است که خدایش عمری طولانی و توأم با صحت بدهاد!

جناب "رشید" در نگارش خود از برداشت های مختلف یاد کرده اند که حتی شامل فکر حلول و تناسخ نیز می شود که بدین "بیدل" بیچاره نسبت داده شده است. در همین جا باید یاد کنم که شناخت "بیدل" نیز نظیر شناخت ما در دیگر عرصه های دانش امری نسبی است و ما همه بیدل را در یک حد معین می شناسیم و آنچه از نگارش جناب "رشید" که خوشم آمد همین که ما باید دریابیم که "بیدل" خود چه می گوید اما نباید آنچه را خود می پنداریم به "بیدل" نسبت بدهیم. به طور مثال اگر بطور بسیار سرسری هم به مثنوی عرفان بیدل نظر افکنده باشیم میدانیم که او مسأله تناسخ را از بیخ و ریشه رد میکند و حتی آنرا ضد اسلام میخواند. این بیدل است که میگوید:

در جهان ظهور بودی عام می شد آینه دار این تمثال در زمین های هند کاشته اند نیست آگاه خفته تا بیدار نه خیال یهود دارد راه حکم تورات یک قلم جاریست جز خیالی که عیسی فرمود نرسانید پیک علم پیام بزم مقبول جای مُرد نیست همه را وعده قیامت داد زین خیالات فارغ افتادند علم این درس مان نفرموده است	اگر این عبرت تناسخ نام قوم دیگر هم از وقوع خیال زین نهال آنچه بر افراشته اند از گروهی دگر بر این آثار نه نصار است زین مقام آگاه در مزاج یهود اگر ساریست وز نصارا نمی شود مشهود زین حقیقت به زمره اسلام مسخ در امت محمد نیست کان وفا جوهر کرم بنیاد اهل اسلام هر کجا زانند طبع ما زین تردد آسوده است
---	--

مثنوی عرفان ص ۲۹۱ و ۲۹۲

وامان نظر جناب "رشید" را که آنرا به زبان پالی و بودانسبت داده "بودینه" خوانده اند نیز تأیید نمیکنم و میگویم صورت دُرُست همان "بوزینه" است و امامعنا "بوزینه" در شعر "بیدل" هیچ ربطی به نظریه منشاء انواع داروین ندارد. بیدل چنانکه مثنوی عرفان و محیط اعظم را زیر تأثیر فصوص الحکم ابن عربی نگاشته است در این مورد نیز به کلام الله مجید و ابن عربی نظر دارد.

د پانو شمیره: له ۱ تر ۲

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دليکني دليکنيزې بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ

کلام الله در سورة تین می فرماید که "ما انسان را با احسن تقویم یعنی بهترین برابری یا تعادل آفریدیم و آنگاه به اسفل السافلین فرو افکندیم" این آیه کریمه از یک سو از تعادل قوا در انسان صحبت می کند و از سوی دیگر چون خداوند از روح خود در انسان دمیده است بنا براین انسان استعداد رجوع به اصل خود یعنی عروج دارد ولی اگر در جنگال غرایز حیوانی اسیر شد گرفتار هیوط و سقوط در اسفل سافلین می شود. قرآن کریم از این انسان های مسخ شده با تعبیر "قرده خاسئین" یعنی بوزینگان خوار شده یاد می کند و این عربی در فتوحات مکیه خود می گوید که منظور کلام الله از "قرده خاسئین" این نیست که انسان واقعاً و جسماً به بوزینه تبدیل شده باشد بلکه مسخ روحی است یعنی انسان به لطف خدا و به نیروی روح او بسوی پروردگار خود عروج می کند ولی اگر گرفتار غرایز حیوانی شد به بوزینه که حریص ترین و شهوت ران ترین حیوان است مسخ می شود و اکنون باید به سراغ ظاهر شعر بیدل برویم:

هیچ هیکل بی هیولا قابل صورت نشد آدمی هم پیش از آن کادم شود بوزینه بود

هر جسم مرکب از دو جزء است:

الف) جزء بالفعل: یعنی همین وجود عینی و دارای ابعادی که فیلسوفان مسلمان آن را صورت جسمیه می خوانند.
ب) جزء بالقوه: یعنی آن قوه ای که پذیرای صورت جسمیه می باشد و آنرا هیولا می خوانند که با حواس ظاهری قابل رؤیت نیست و تنها عقل به وجود آن شهادت می دهد. این سینا در الاشارات و التنبیهات خود هیولا را طینت یا فطرت اولیه می خواند. آن جوهر اولیه یا عنصر و یا به قول میر داماد اسطقس که پروردگار از آن موجودات را ساخت هیکل است و این هیکل تا قابلیت و استعداد شکل پذیری نداشته باشد صورت جسمیه پیدا نمی کند. به طور مثال گلی که انسان از آن آفریده شد همان ماده ای بود که دیگر حیوانات نیز از آن آفریده شدند و خدا در آنها روح حیوانی را دمید ولی در انسان بطور استثنایی بر علاوه آن روح حیوانی از روح خود هم دمید و انسان به حساب روح حیوانی به سوی خواست های حیوانی یعنی حرص، شهوت و درنده خوبی رانده می شود ولی به حساب روح الهی به سوی عشق، ایثار، معنویت و عروج می رود و بیدل لفظ بوزینه را به قرینه "قرده خاسئین" برگزیده است و به شیوه دیگر همان شعر جامی را افاده می کند:

چون در خود از اوصاف تو یابم اثری
حاشا که بُود نکوتر از من دگری
وان دم که فتد به حال خویشم نظری
در هر دو جهان نباشد از من بتری

آری هرچه خوبی داریم از اوصاف الهی در وجود ماست ولی خشم، خشونت، حرص و آز که انسان را به سوی جهان بوزینگان خوار شده یعنی اسفل السافلین می کشاند از بوزینه خصلت های انسان است. بنا بر این عروج به سوی خدا در هنگام پختگی و کمال انسان فرا می رسد و اگر انسان در زندان کودک منشی های خود اسیر بماند همان بوزینه است این است درک من از آنچه بیدل گفته است. با عرض حرمت

والله اعلم بالصواب

د پانو شمیره: له ۲ تر ۲

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ